هو العلیم

روایتی از موسی بن جعفر درباره گفتار رسول خدا علیهما السلام در آخرین منبر

حضرت علامه آیة الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

امام شناسی، جلد 13

بسم اللَه الرحمن الرحیم

سَید الفقهاء العِظام علىّ بن طاووس- تَغَمّده اللَه فى رضوانه- در «طرائف» خود مرفوعاً از عیسى آورده است که گفت: من از حضرت ابوالحسن موسى بن جعفر علیهما السلام پرسیدم که نظر شما چیست؟! مردم بسیار مى‌گویند که رسول خدا صلى اللَه علیه و آله امر کردند که ابوبکر با مردم نماز گزارد سپس عمر؟! حضرت قدرى مکث نموده سر خود را به زیر انداخته و پس از آن گفتند: این طور نیست که مردم مى‌گویند ولیکن تو اى عیسى در امور بسیار بحث مى‌کنى و تا مطلب بر تو روشن نشود دست برنمى‌دارى! عیسى مى‌گوید: من گفتم: پدر و مادرم فدایت شود من از تو سؤال مى‌کنم حقیقت امر را از آنچه که براى دین من منفعت دارد، چرا که نگرانم از آنکه گمراه شوم از روى جهالت، امّا چون تو کسى را بیابم مطلب را براى من روشن مى‌کند!

حضرت فرمود: چون مرض رسول اللَه سنگین شد، على را خواست و سرش را در دامن او گذاشت و بیهوش شد، و موقع نماز فرارسید و اعلان نماز داده شد. عائشه بیرون رفت و گفت: اى عُمَر بیرون رو و با مردم نماز بخوان!

عمر گفت: پدرت سزاوارتر است. عائشه گفت: راست مى‌گویى ولیکن او مرد نرمى است و من نگرانم از اینکه مردم بر او بجهند. عمر گفت: او نماز بخواند، اگر کسى بر او جَسْت یا حرکتى از متحرّکى پدیدار شد من کفایت مى‌کنم. عائشه گفت: علاوه بر این محمّد بیهوش است و من گمان ندارم از این بیهوشى دیگر به هوش آید و آن مرد به او مشغول است- و مراد عائشه على بود- اى عمر به نماز مبادرت جو پیش از آنکه به هوش آید، زیرا من نگرانم اگر به هوش آید على را به نماز امر کند؛ و از دیشب تا به حال سخنان پنهانى را که با على مى‌گوید دانسته‌ام و در آخر گفتارش بود که مى‌گفت: الصّلَوة الصّلَوة.

حضرت إمام کاظم علیه السلام فرمودند: ابوبکر رفت تا با مردم نماز بخواند مردم این را مکروه شمردند و سپس گمان کردند به امر رسول خدا بوده است، و هنوز تکبیر نگفته بود که رسول خدا صلى اللَه علیه و آله به هوش آمد و فرمود: عبّاس را بطلبید. عبّاس و على مجموعاً پیامبر را به مسجد بردند تا با مردم نماز گزارد، و پیامبر نشسته بود، سپس او را بر روى منبرش گذاردند آن جلوسى که دیگر بر آن منبر ننشست.

جمیع اهل مدینه از مهاجر و انصار به دورش جمع شدند حتّى دختران از خانه‌ها بیرون شدند، و مردم ناله‌کنان و گریه‌کنان و فریاد زنان و انّا للّه و انّا الیه راجعون گویان بودند. پیامبر هم قدرى سخن مى‌گفت و قدرى ساکت مى‌شد؛ و از جمله سخنانى که فرمود این بود:

یا مَعْشَرَ المُهَاجِرینَ و الأنْصَارِ وَ مَنْ حَضَرَنِى فِى یوْمِى هَذَا وَ سَاعَتِهِ هَذِهِ! فَلْیبَلّغْ شَاهِدُکمْ غَائِبَکمْ! ألَا قَدْ خَلّفْتُ فِیکمُ کتَابَ اللَه، فیهِ النّورُ وَ الهُدَى وَ البَیانُ، مَا فَرّطَ اللَه فِیهِ مِن شَىْ‌ءٍ، حُجّةُ اللَه لِى عَلَیکم، وَ خَلّفْتُ فِیکمُ العَلَمَ الأکبَرَ، عَلَمَ الدّینِ وَ نُورَ الهُدَى وَصِیى عَلىّ بْنَ أَبِى‌طَالِبٍ. ألَا هُوَ حَبْلُ اللَه فَاعْتَصِمُوا وَ لَا تَفَرّقُوا عَنْهُ، ﴿وَ اذْكرُوا نِعْمَةَ اللَه عَلَيكمْ إذْ كنْتُمْ أعْدَاءً فَألّفَ بَينَ قُلُوبِكمْ فَأصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إخْوَاناً﴾.

«اى جماعت مهاجر و انصار، و اى کسانى که در این روز و در این ساعت حضور بهم رسانیده‌اید، بر شما فرض است که حاضرین به غائبین برسانند. هان بدانید که من در میان شما کتاب خدا را جانشین خود قرار دادم که در آن نور و هدایت و بیان است و خداوند در آن از هیچ چیز کوتاهى ننموده است، آن حُجّت من است بر شما! و من در میان شما بزرگترین نشانه، نشانه دین و نور هدایت: وصىّ خودم علىّ بن ابى‌طالب را جانشین خود قرار دادم. هان بدانید که او ریسمان خداست، پس واجب است که بدان اعتصام نمایید و از گِرد او دور نشوید، و یاد بیاورید نعمت خدا را که بر شما ارزانى داشت در وقتى که دشمن بودید و خداوند در میان دلهایتان الفت افکند، تا به نعمت خداوندى همه با هم برادر شدید!»

یا أیهَا النّاسُ! هَذَا عَلِىّ بنُ أَبِى‌طَالِبٍ کنْزُ اللَه الیوْمَ وَ مَا بَعدَ الیوْمِ. مَنْ أحَبّهُ وَ تَوَلّاهُ الیوْمَ وَ مَا بَعْدَ الیوْمِ فَقَدْ أوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَیهُ اللَه وَ أدّى مَا أوْجَبَ عَلَیهِ، وَ مَنْ عَادَاهُ الیوْمَ وَ مَا بَعْدَ الیوْمِ جَاءَ یوْمَ القِیامَةِ أعْمَى وَ أصَمّ، لَا حُجّةَ لَهُ عِنْدَ اللَه.

«اى مردم! این است علىّ بن أبى‌طالب که گنج خداست امروز و پس از امروز، کسى که او را دوست داشته باشد و ولایت او را در امروز و پس از امروز داشته باشد، به آنچه با خداوند پیمان بسته است وفا نموده است و آنچه را که خدا بر او واجب کرده ادا کرده است؛ و کسى که با او امروز و پس از امروز دشمنى ورزد در روز قیامت کور و کر محشور خواهد شد، و حجتّى در نزد خدا نخواهد داشت.»

أیهَا النّاسُ! لَا تَأتُوا غَداً بِالدّنْیا تَزُفّونَهَا زَفّاً، و یأتِى أهْلُ‌بَیتِى مَقْهُورِین مَظْلُومِینَ تَسِیلُ دِمَاؤُهُمْ أمَامَکمْ وَ سُعَاةِ الضّلَالَةِ وَ الشّورَى لِلجَهَالَةِ. ألَا وَ إنّ هَذَا الأمْرَ لَهُ أصْحَابٌ وَ آیاتٌ، وَ سَمّاهُمُ اللَه فِى کتَابِهِ وَ عَرّفْتُکمْ وَ أبْلَغْتُکمْ مَا ارْسِلْتُ بِهِ وَ لَکنّکمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ!

لَا تَرْجِعُنّ بَعْدِى کفّاراً مُرْتَدّینَ مُتَوَالِینَ الکتَابَ عَلَى غَیرِ مَعْرِفَةٍ، وَ تَدْعُونَ السّنّةَ بِالهَوَى، لِأنّ کلّ سُنّةٍ وَ حَدَثٍ وَ کلَامٍ خَالَفَ القُرْآنَ رَدٌّ وَ بَاطِلٌ.

«اى مردم! فردا نزد من نیایید در حالى که دنیایتان را درخشان نموده، و اهل من بیایند در حالى که مقهور و مظلوم باشند و خونهایشان در جلوى شما و کارگردانان‌ ضلالت و شوراى جهالت، سارى و جارى باشد! هان بدانید که براى امر ولایت، یاران و نشانه‌هایى است که خداوند در کتابش نام برده و من ایشان را به شما شناسانده‌ام، و وظیفه رسالت خود را به شما ابلاغ نموده‌ام ولیکن شما گروهى هستید که جاهل مى‌باشید! شما بعد از من به کفر دیرینه برنگردید و ارتداد پیدا نکنید که به کتاب خدا از روى غیر معرفت دست یازید، و سُنّت را با هواى نفس بیآمیزید. چونکه هر سنّت و حَدَث و گفتارى که مخالف قرآن باشد مردود و باطل است.»

القُرآنُ إمامُ هُدًى، لَهُ قَائِدٌ یهْدًى إلَیهِ وَ یدْعُو إلَیهِ بِالحِکمَةِ وَ المَوْعِظَةِ الحَسَنَةِ، وَلِىّ الأمْرِ بَعدَ وَلِیهِ، وَ وَارِثُ عِلْمِى وَ حُکمِى وَ سِرّى وَ عَلانِیتِى وَ مَا وَرّثَهُ النّبِیونَ مِنْ قَبْلِى، وَ أنَا وَارِثٌ وَ مُورِثٌ؛ وَ لَا تَکذِبْکمْ أنْفُسُکمْ!

«قرآن پیشواى هدایت است، از براى اوست پیشرو و رهبرى که به سوى او هدایت مى‌کند، و با حکمت و موعظه حسنه مردم را به سوى او مى‌خواند. اوست ولىّ امر بعد از ولىّ امر، و وارث علم من و حکم من و پنهان من و آشکار من و آنچه پیغمبران قبل از من به ارث گذارده‌اند، و من وارث علوم و حِکم پیامبرانم، و ارث گذارنده براى اولیا و ائمّه پس از خودم؛ پس نباید نفس‌هاى شما، شما را گول زند تا تکذیب خودتان بنمایید! (یعنى خودتان به خودتان دروغ نگویید!)»

أیهَا النّاسُ! اللَه اللَه فِى أهْلِ بَیتِى! فَإنّهُمْ أرکانُ الدّینِ، وَ مَصَابِیحُ الظّلَمِ، وَ معْدِنُ العِلمِ. عَلِىّ أخِى، وَ وَارِثِى، وَ وَزِیرِى، وَ أمِینِى، وَ القَائِمُ بَعْدِى، وَ الوَافِى بِعَهدِى عَلَى سُنّتِى، وَ یقْتُلُ عَلَى سُنّتِى، وَ أوّلُ النّاسِ إیمَانَاً، وَ آخِرُهُمْ عَهْداً بِى عِنْدَ المَوْتِ، وَ أوْسَطُهُمْ لِى لِقَاءً یوْمَ القِیامَةِ، وَ لْیبَلّغْ شَاهِدُکمْ غَائِبَکمْ! ألَا وَ مَنْ أمّ قَوْماً عُمْیاً وَ فِى الامّةِ مَنْ هُوَ أعْلَمُ مِنْهُ فَقَدْ کفَرَ.

«اى مردم! خدا را در نظر بگیرید، خدا را در نظر بگیرید درباره اهل بیت من! زیرا که آنان ستونهاى دین هستند و چراغهاى تاریکی‌ها و معدن علم. على برادر من است، و وارث من، و وزیر من، و امین من، و قائم بعد از من، و وفا کننده به عهد من‌ بر سنّت من، و بر سنّت من قتال مى‌کند، اوّلین کسى است که ایمان آورده است، و آخرین کسى است که در وقت مردن من با من تجدید عهد دارد، و میانه‌ترین آنهاست در روز قیامت براى لقاء و دیدار من، و فرض است بر حاضرین از شما که این حقایق را به غائبین برسانند.

هان بدانید که کسى که فرمانروایى قومى را از روى جهالت آنان پیشه گیرد، در صورتى که در آن امّت از او داناتر وجود داشته باشد تحقیقاً کافر شده است.»

أیهَا النّاسُ! مَنْ کانَتْ لَهُ قِبَلِى تَبِعَاتٌ، فَهَا أنَا ذَا، وَ مَنْ کانَتْ لَهُ عِنْدِى عِدَاةٌ فَلْیأتِ فِیهَا عَلِىّ بْنَ أَبِى‌طَالِبٍ، فَإنّهُ ضَامِنٌ لِذَلِک کلّهِ حَتّى لَا یبْقَى لِأحَدٍ عَلَىّ تَبِعَة.[[1]](#footnote-1)

«اى مردم! در نزد هر کس از ناحیه من، دیه و قصاصى و ضمانى است، اینک منم بیاید براى مطالبه! و به هر کس من وعده‌اى داده‌ام به نزد على بن أبى‌طالب رود چون او ضمانت همه آنها را نموده است. این بدین جهت است که براى هیچ کس در نزد من تعهّد و ضمان و دیه و طلبى نباشد».[[2]](#footnote-2)

1. غایة المرام، ص ٢٢٨ و ٢٢٩، حدیث ٤١، از خاصّه، از ابن طاووس در طرائف، طریفه سى و سوم‌. [↑](#footnote-ref-1)
2. امام شناسى، ج‌١٣، ص ٣٨٠ [↑](#footnote-ref-2)